

## تاب ۱

نامی به سانِ همه ی نام ها

نامی آسوده از سودایِ سودِ بی زمانی

نامی فربه از دو پهلویی

و گستاخ از یخبندان قرارداد های مغز و مرکب

بر

خویشی مچاله از کاربن و کالسیم

و یا دیگر عناصر مجرد یا مرکبِ مألوف یا نا مألوف

می گذارد و می گذرد

بر زمینی درخشان و رُک

از رسوباتِ سیگار

در فراسوی لثه ها

که بزاقِ قند را

دفع می کند

پاره یی از مرا بگیر

نه چون گذشته ها

که دانشی دارم نه آگاهانه

چون نظم سازگارِ عنكبوت

پاره یی از مرا بگیر

در ازای پاره یی لبخندی بلور

که بی گمان ترین و بی شرم ترین دوران یخبندان را

می کوبد

تازیانه یی بر پاره یی دور

از روانِ میخکوبِ اندوهِ عصرانه ی من

عصر

چه در عقربه های خواب

چه در عقربه های ناخواب

بیدار است بیدار

و مماسِ خمیدگیِ خورشید

که عمر را

می گُشد

در پیچاپیچِ گُل های کلم

و در روانیِ گُل های قالی

چشم های نا تمامِ مرا

که چشم های نا تمامِ توست

می بخشم به چشم های تمام تو

که خواسته ای

و چشم های تمام تو را

به یادگاری تمام

می نشانم بر پیشانی لیمویی یا مهتابی یا نابوده رنگ ضلع روبروی اطاق من

موریانه ی نگاه

این بی حس از بازگشت های بسیار

تنها بر خطوط مستقیم می رود

پاورچین پاورچین

و همه ی بازگشت ها بسیارند

و همه ی بسیارها بی هوده

و همه ی بیهوده ها بی حس

و چه می ماند

تا خستگی را ببخشاید

و سیگار را ببخشاید

و نام و نام ها را ببخشاید

جز

جوهری معلوم و نامعلوم

گشاده یی بسته

که در آبست

در جغد است

و حتّی

در سیاهی

۱۳۵۰/۱۲/۲

## تاب ۲

چه در لحظه های متقال

چه در لحظه های مخملِ قرمز

چه در لحظه های دستکشی

چه اینسو

چه آنسو

ورقه های جدّی

از بیم

از شرم

از ورقه های جدّی

که واکنشِ آدمیانند در برابرِ زمان

پرده یی کشیده می شوند

جداکارِ اینسو از آنسو

و در همه ی اینهمه ی لحظه های ساختمانی آراسته از - مصالِح متنوع

لبخند

صبحانه

گچ

چیزی هست

ضد سراسیمگی ی بیم

ضد گلِ عجولِ شرم

ضد ورقه های جدّیِ ورقه های جدّی

که پایایی تمشک های همه ساله ی وحشی و کارآزموده را

در ریشه های آدمیان می نهد در برابر آدمیان

چیزی هست

که از تو

می گریزم

که از من

می گریزی

و هیچکدام

خوشبختانه بی توجه به هیچکدام

هیچکدامان را

به آفتابِ روستاییِ چشمانِ شهریمان

مهمان نمی‌کنیم

و نهار می‌خوریم با رومیزیِ سپید

یا بی‌رومیزیِ سپید

و با چشمِ دیدی از آفتاب و آفتابگردان

یا بی‌چشمِ دیدی از آفتاب و آفتابگردان

چه بخواهیم چه نخواهیم

و چه بخواهیم

چه نخواهیم

از یک نمی‌گذریم

و می‌یابیم یک را

در یک

و در همه

در وبای التور

در ساعتِ نه صبح

در مارکِ ساعت‌های هُنْگ کُنْگی

و در چرتکه های غروبِ جمعه ی آخرِ ماه

و در

اینجانب

و چه بخواهیم

چه نخواهیم

می ماند

یک

۱۳۵۰/۱۲/۲



## تاب ۳

به پیروزیِ درود

بر تیرگیِ یاوه‌ی چشم نمودار

به پیروزیِ درود

پیروزیِ پیروز

بر هاگ‌های تباهی

بخش‌های تیره‌ام

روزِ راه از آنِ توست

و روز

و راه

شنوای بزرگِ سپاسِ کوچک

که نیست برابرت

و برابرت نیست

و برابری

به پیروزیِ درود

و به سبزیِ در سبزیِ آشنایی

بودم

پاک از آب                      فرای نمود  
و پاکیزه از نسیم            چیره ی جهان  
پاک از دل                      فرا و چیره ی زندگی  
و پاکیزه از زندگی            فرا و چیره ی خواست  
و پاک و پاکیزه از ناکامی خواست  
از مرگ

و

ناگهان

شد

و

ناگهان

گفتم

سوگند به شبستان مهتابی نگاه تو

و به هیاهوی اشیائی تو

دوباره                      می آوری مرا                      به گونه یی که خواستِ توست

دوباره

یا

باز

در این حال

از مس از چدن و از هیاهوی اشیا

نفوذ می کنم

با همین مسامات خاکی و فرمانی

چیره از      مهربانی مهربانی

چیره از      مهربانیِ خشم

و چیره از      مهربانیِ زبان و حروفِ پس از حس

آزمونِ خویش را می آغازم و آغازیده ام

در پرواز بادبان ها و مرغ ها

مهربانیِ مهربانی

در گذشت و خاموشی

مهربانیِ خشم

و در این

مهربانیِ زبان و حروفِ پس از حس

که بسیارُ      بالاتر از ستیغ ها

و نمی دانم      چقدر پایین تر از از کهکشان ها

گام می زند

## پیشگامِ آوازِ آوازخوانِ پگاهِ راست

خواب را نپرستیده ایم در بیداری

خواب را نپرستیده ایم در خواب

من و نیایم آب

آب و تبارش گیاه

که نمی شود گفت

بیدار خواهیم بود

و خواب خواهیم بود

بودم

بودم در شیبِ سردِ دمی که می افتد کلاه

از سر رهگذری در باد

بودم در جویی که پُر می شود از ابر

بودم در تویی که نشانه ها داری

از لیمو در لبخند

و از تریاک در چشم

بودم پیش از فرود و در فرود و پس از فرود

و بودم پس از فرود

که یادگارهایی دارم

از دریغ

از اشک

بیاد آور آن نخستین عمری را که گذراندم بی تو گندم و یا سیب

بیاد آور آن نخستین عمری را که گذراندم بی تو و بی گندم و یا سیب

بیاد آور آن نخستین عمری را که برادرم را کشتم بر زمینی آلوده

بیاد آور آن نخستین عمری را که کشته شدم بر زمینی ناب

بیاد آور

بیاد آور

و بیاد آور آن نخستین عمری را که گذراندم بی تو و بی گندم

و آتشی در لبانم بگذار

تا خونم را ببوسم

و خونم را رستگار دار

در شاخک های درونی موش ها

که بر جدایی آدمیان می گریند

و از آدمیان می ترسند

و با دستبرد گونه ای

زمستانِ سخت را پیش بینی می کنند

و خونم را رستگار دار

در شاخک های درونی تاجِ سرخِ آوازِ خوانِ پگاهِ راست

که هم اکنون

می داند

آفتاب

کجاست

۱۳۵۰/۱۲/۶

## تاب ۴

نسترن      نسترن

آه            نسترن

دریچه می گشایی بر بامدادی که دریچه می گشاید بر دریچه اتاقم

آکنده از دیدگاه

و در دیدگاه

شماها را می بخشم

خشت های پانمالِ ماشینیِ خشم

و شماها را می پذیرم

یگان ها      دهگان ها      هزارگان های نرمِ اندوه

اندوه

اندوهی که می گریزد      از اندوه

و می گریزد      از پلک

و می گریزد      از حسرت

و شماها را می پذیرم

شماره های اندوه

که در گریزید از اندوه

تا بیاسایید در فرجامِ آسوده ی اندوه

باران را

می بارانم ایرانی

باران را

می بارانم به لهجه ی شرم

باران را

می بارانم از گوشه ی چشم

و از آنجایی که نیاکانم می نامندش

دل

نسترن نسترن

آه نسترن

از جوانیم بپرس

تو را لبخند خواهم زد

از مهربانیم بپرس

تو را لبخند خواهم زد

از غم هایم بپرس



تو را لبخند خواهیم زد

و از شقیقه هایم بپرس

از چرخ هایِ درشکه های موزه ای

تو را      تو را

لبخند خواهیم زد

در همه ی شکوه ها

که زود گذرند      دیرپا

و دیرپایند      زود گذر

خجسته باشد لکه های میوه ایِ سرخِ به علاوه ی

قهوه ایِ خون

بر ملافه های سپید!؟

خجسته باشد      حوادث

لیوان

تراشه ی نارنج

شنواییِ ضبط صوت

و کنش ها و واکنش های حیوانیِ بندهای تن

و جیغ

و دو رگی که پاره می شوند و دهان می گشایند

و دهان می گشایند

و دهان می گشایند

بر ملافه های سپید!؟

خجسته باشد آرامشِ دروغ

بر ملافه های سپید!؟

و تویی که می توانی

از شانه هایم بگذرم

پیر

از دست هایم از ران هایم بگذرم

گستاخ

و از حس هایم بگذرم

حسابگر

و تویی که می توانی

راه را

بگشایم

۱۳۵۰/۱۲/۱۱

منبع :

مجموعه شعر " گلی - اما آفتابگردان "

سروده ی م. مؤید / صفحه ۲۳ تا ۴۰

انتشارات نامجو فرد / سال ۱۳۸۰